

در چهارمین سال اشغال عراق «دیو بدمست سیاست»

و

عفریت جنگ
ناصر رحیم‌خانی

κ ~ ~ ù ə ə ù ù Ā θ Ū hā ā Ī
«ā ù Ā .» h Ū ə ù x θ κ ù x ù ə θ
ù Ū θ ù ~ x ə «ā ù nā h Ū x ā » nūā Ī
.θ ə ā Ū Ā Ū Ā ù κ . ə ù
ā Ū Ū « Ū Ā Ō » ù ā ù Ū Ā ù γ n ù Ī ə
Ā .» Ū Ū ù Ū n ù ó x Ū ū ù h ~ ū
x ~ Ū Ū θ ~ » θ ə Ā Ī θ θ Ū h «ā Ū Ā ə
.θ ù ~ « Ū Ū
ù x h x Ī ə Ū ə ā κ Ā x Ū ù ù Ā
ù ù Ū n x Ū ù ù γ ū ù Ā ~ Ū Ā γ ù n ə ā
nā h Ū θ ù γ Ū γ ù Ā ù κ Ū ū γ Ū
.θ ù ā ~ γ ù Ā ~ Ū Ū Ū ə Ū Ū θ Ū hā
~ γ ə x Ū ā Ā Ū θ Ū n ù Ū ə κ Ū ù Ā ù ~
.ā Ū Ā ə x x x Ū ù ə ə ā γ θ
ə Ū Ū θ ù ~ ə ā x Ū ā θ γ Ā κ Ū
. Ū Ū ~ ù ā Ī ā ù օ Ū

دیو بدمست سیاست تنوره کشید. رسوا شد. رسوایی و شکست اخلاقی، سیاسی باند راهزنان پنتاگون. پیروزی معنوی رنگین کمان صلح و حقیقت و دموکراسی. می‌گویم شکست اخلاقی، سیاسی و نه اخلاقی- سیاسی. زیرا به باور من اخلاق را با سیاست پیمان و پیوندی نیست. و یعنی نبوده است. و جنگ را هنوز اگر ادامه‌ی سیاست با وسایلی دیگر و با زبانی دیگر بدانیم، آنگاه سیاست جنگ‌طلبانه و جنگ اشغالگرانه، اخلاق را و حقیقت را و دموکراسی را بیرحمانه‌تر و بیش‌رمانه‌تر از سیاست متعارف، در قتلگاه جنون جنگ، قربانی می‌کند. اولین قربانیان جنگ همین اخلاق و حقیقت و من. من فرد. ذات مفرد من. من شهروند یگانه‌ی جهان متکثر مدرن. جهانی که می‌خواهند در اوج شکوفایی تکنولوژی مدرن به قعر بربریت پیشامدرن پرتابش کنند.

گفتم و می‌گویم باند راهزنان، زیرا که بانداند و راهزن‌اند. و اضافه می‌کنم راهزن نه عیار و جوانمرد. راهزن شاید. باند راهزنان شاید پنتاگون.

بانداند زیرا شماری کمتر از انگشتان دست از راستترین ایدئولوگ‌ها و برنامه‌ریزان پنتاگون و دایره‌های قدرت، برفراز نهادها و ارگان‌های قانونی و قانون‌گذاری خود آمریکا، طرح تغییر جغرافیای سیاسی جهان را تدارک دیده‌اند.

راهزن‌اند زیرا خارج از دایره قانون نهادها و تاسیسات بین‌المللی را آشکارا بی‌اعتبار می‌کنند، پایمال می‌کنند و زور عریان را همانند قطاع‌الطریق جایگزین قوانین و نهادهای بین‌المللی می‌کنند.

شایداند زیرا دروغ همزاد راهزنی و زورگویی آنان است. از زمان فاجعه دهشتناک یازده سپتامبر تا کنون می‌خواهند با همان «منطق» و «زبان» بن‌لادن، هستی رنگارنگ را تخته‌بند ثنویت «خیر» و «شر» جهان مانوی خویش کنند، خویشان خویش و هم‌کلامان را «خیر» مطلق و همه دیگران را در رسته‌ی «شر» مطلق و همسوی «بنیادگرایی» و «تروریسم» جار زنند. «منطق» و «زبان» بنیادگرایی «خودی» دستگاه ایدئولوژیک-تبلیغاتی نوحافظه‌کاران در برابر «منطق» و «زبان» بنیادگرایی غیرخودی. جهان «خیر» و «دموکراسی» در برابر جهان «شر» و «تروریسم».

پادزهر مفاهیم «اسلام» و «جهاد» بن‌لادن را «تمدن غرب» و «مسیحیت» معرفی می‌کنند: همسانی شگفت «منطق» و «زبان» نیروهای ناهمسان!

و شگفتا رئیس‌جمهور اولین کشور دارای دموکراتیک‌ترین و لائیک‌ترین قانون اساسی جهان، در گفتار سیاسی و سیاست بین‌المللی با زبان بنیادگرایی مسیحی سخن می‌گوید با درآمیختن دین و دولت و برانگیختن احساسات مذهبی و فرهنگی مسیحی به ضد مذهب و فرهنگ دیگر.

و شگفتا که طارق یوحنا عزیز، مسیحی کلدانی، رهبر بعثی لائیک از «جهاد اسلامی» می‌گوید. و خوشا پاپ ژان پل دوم وارث کلیسای کاتولیک با میراث جنگ‌های صلیبی و دادگاه‌های تفتیش عقاید، که امروزه در موعظه‌ها و نیایش‌های مذهبی، ارزش‌های لائیسیت، دموکراسی، صلح، برابری، و برادری پیروان مذاهب گوناگون را بازتاب می‌دهد و خطاب به جنگ‌افروزان می‌گوید: بنام خدا و بنام کتاب‌های مقدس و بنام مذاهب، جنگ‌افروزی نکنید.

و من سرگردان میان «سنت» و «مدرنیته»، میان «دموکراسی» و «دیکتاتوری» حیران مانده‌ام که جهان نورانی «خیر» را «اختیار» کنم یا به «اجبار» روح خود را بسپارم به دست تقدیر «شر»؟ در این جنگ «دموکراسی» با «دیکتاتوری» جانبدار «خیر» هستم یا «شر»؟

در صف «حق» ایستاده‌ایم یا در جبهه‌ی «باطل»؟ «رومی» ام یا «زنگی»؟

می‌گویم: نه از روم نه از زنگم، همان بی‌رنگ بی‌رنگام. با «منطق» بوش و بن‌لادن مگر می‌شود «بر» ما نباشی اگر «با» ما نباشی؟ استالین‌یسم بود یا مک‌کارتیسم؟ اما اصلاً رومی کیست و زنگی کدام است؟ من بهر دو سو که نگاه می‌کنم «زنگی» می‌بینم و «تیغ در کف زنگی مست» می‌بینم.

پس اصلاً «حق» کجاست؟ از کجا برمی‌خیزد و حق با کیست؟ می‌گویم الحق لمن غلب. اندیشه‌ی سیاسی و سنت سیاسی ایرانی-اسلامی در تلاش نافرجام برای سامان دادن نظریه قدرت سیاسی سرانجام به پیروی از سنت ایرانی-اسلامی داوری دیرین شمشیر را گردن نهاد و پذیرفت که الحق لمن غلب. حق از آن کسی است که علبه می‌کند، پیروز می‌شود.

«یعقوب را گفتند که مردان نیشابوری گویند که یعقوب عهد و منشور امیرالمومنین (خلیفه بغداد) ندارد و خارجی است. پس حاجب را گفت رو منادی کن تا بزرگان و علما و فقهای نیشابور و روسای ایشان فردا اینجا جمع باشند تا عهد امیرالمومنین برایشان عرضه کنم... روز بعد حاجب تیغ پیش یعقوب نهاد. یعقوب تیغ از نیام برکشید و گفت شکایت کردید که یعقوب عهد امیرالمومنین ندارد. خواستم بدانید که دارد. امیرالمومنین را به بغداد نه این تیغ نشانده‌ست؟ گفتند بلی. گفت مرا بدین جایگاه نیز هم این تیغ نشانده. عهد من و آن امیرالمومنین یکی است.»* و فرمان شمشیر آن‌چنان در اندیشه سیاسی و روان فرهنگی ما جای گرفت که چندین قرن بعد شاعر و ادیب سیاسی ملک‌الشعرای بهار از فعالین دموکرات ایرانی با اشاره به وقایع مربوط به خلع قاجار و پادشاهی رضاشاه با همان منطق سنت سیاسی دیرین از حق شمشیر و قبيله یاد کرد و معترضانه چنین نوشت: «بناست احمدشاه قاجار را که دویت سال است پدرانش مملکت را با شمشیر از چنگ ایلات گرفته و با تدبیر نگاهداشته‌اند، خلع کنند و تاج نادر و کریم‌خان و ناصرالدین‌شاه را بر سر مردی بگذارند...»*.

و مگر امروزه چه می‌فرمایند برخی آقایان پرگوی تنکمه‌ایه در جانبداری‌شان از اشغال عراق؟

و اگر شمشیر مدرن پنتاگون در کار نیست پس از کجاست «حق» آمریکا و پایه «مشروعیت» اشغال نظامی عراق؟

امروزه در هزاره سوم میلادی «مبنای حقوقی» و پایه‌های مشروعیت حمله نظامی آمریکا و انگلیس به عراق کدامند؟ کدام موازین حقوقی بین‌المللی و کدام مرجع بین‌المللی «حق» مداخله نظامی به آمریکا و انگلیس داده است؟ بر مبنای کدام نظریه‌ی سیاسی، کدام دکترین یا میثاق بین‌المللی و یا حتی قوانین داخلی، یک دولت مجاز است برای برانداختن نظام سیاسی یک کشور و جایگزین کردن نظام دلخواه خود به کشور

دیگر حمله نظامی کند؟ آقایان جانبداران امروزی «دموکراسی» آمریکایی، هواداران دیروزی «سوسیالیسم» اردوگاهی تز برژنفی «حاکمیت محدود» را به یاد می‌آورند. پس بالاخره مبنای حقوقی و «حق» اشغال نظامی عراق از کجاست و چراست؟

دیکتاتوری صدام؟

کدام قانون، کدام مرجع و کدام قاضی اختیار و صلاحیت تشخیص دیکتاتوری و مجاز بودن اشغال نظامی برای برکناری این دیکتاتوری را معین کرده است؟

نه این است که زورمداران پنتاگون خود به تنهایی هم پلیس، هم دادستان، هم قاضی و هم مجری حکم‌اند؟ خطر امنیتی صدام برای ایالات متحده و ضرورت جنگ پیشگیرانه؟

و مگر بهانه‌ی هیتلر برای حمله به شرق اروپا و آغاز جنگ جهانی دوم همین نظریه‌ی «جنگ پیشگیرانه» نبود؟ امنیت منطقه؟

و مگر اسرائیل نیست که زیر چتر حمایت آمریکا با نقض صریح و خشن همه‌ی قطعنامه‌های سازمان ملل و کشتار مردم فلسطین منطقه را نا امن کرده است؟

واقعیت پی‌برده آنست که مبنای «حق» آمریکا برای اشغال نظامی عراق زور و قدرت برتر نظامی، اقتصادی و سیاسی آمریکاست و حق با آمریکاست. آری آقایان حق با کسی است که پیروز می‌شود؛ زیرا که الحق لمن غلب.

و چه یاوه‌سرایی‌ها می‌شود در این نوشته که شمشیر یعقوب لیث صفار، دولت قبیل‌های قاجار و نظریه‌ی «سنتی» الحق لمن غلب را وصل می‌کند به جامعه و دولت مدرن آمریکا و رئیس‌جمهور «دموکراتیک‌مان» منتخب مردم. و هیچ نمی‌گوید از دیکتاتوری صدام و جنگ هشت‌ساله و از اینکه بعد از عراق نوبت ایران است و قبای خلعتی کرزای وطنی در راه!

پس آمدیم بر سر حدیث کهنه - تازه‌ی صدام دیکتاتور و جنگ هشت‌ساله.

کی بود که رهبر «نهضت مقاومت ملی» بود و نامش شاپور بختیار بود و از پاریس به بغداد پرواز کرد و جنگ و تهاجم عراق به ایران را تشویق و تائید کرد؟ به امید جدایی خوزستان و غرب کشور، سقوط رژیم و بازگشت به قدرت. و اینهمه در جهت «منافع ملی» و «دموکراسی» ایران!

کی بود که رهبر «جبهه نجات ایران» بود و نامش علی امینی بود و مراودات و مکاتباتش با «دفتر مخصوص ریاست جمهوری عراق» و رایزنی‌ها و تقاضاهایش برای کمک، مکرر در مکرر بود؟

کی بود که رهبر سازمان مجاهدین بود و نام و نشان خود و قبیل‌های بزرگ خود را بر سر سودای «قدرت» تباه کرد؟

کی بود و کی‌ها بودند آرمانخواهان گریخته از چنگ دژخیم که پناهی جستند که بر در خیمه دژخیم دیگر و به امید بهره‌گیری از «تضاد دولتها»، اما بهره‌ای تلخ نصیبشان شد؟ امروزه اما قدرت‌پرستان آن خاندان برافتاده خواب آشفته‌ی بازگشت به قدرت می‌بینند در پناه بمب و موشک آمریکا. کتاب تاریخ برآمدن و برافتادن آنان شیرازه‌بندی شده است با وابستگی سیاسی و روانی دیرپا به قدرت بیگانه و توسل به دیکتاتوری جام گسیخته.

کودتای ۱۲۹۹ قزاقان با رضایت و حمایت انگلیس، سوم شهریور ۱۳۲۰ و رانده شدن از قدرت به اشاره‌ی قدرت‌های بیگانه، اجازه‌ی سرریدربولارد سفیر کبیر دولت فخیمه انگلیس برای به تخت نشستن جانشین، فرار از ایران در پی اوج‌گیری جنبش ملی ایران به رهبری مصدق، «کربلای بیست و هشت مرداد»* و بازگشت به قدرت با دخالت مستقیم دستگاه‌های جاسوسی بیگانه، «جزیره ثبات» و «ژاندارم منطقه» با حمایت آمریکا، شنیدن «صدای انقلاب»، از پس رایزنی گستاخانه‌ی رضا قطبی و فرح پهلوی. فرودستی سلطان. فرادستی ژنرال. خود «اعلیحضرت» فرودستی درونی حقارت‌آمیز را پذیرفته بود آنجا که گفت و نوشت که «فرمانده نیروی هوایی در دادگاه گفته است هیزر شاه را مثل موش مرده از ایران بیرون انداخت».*

بدین‌سیاق و با این کارنامه، بازماندگان آن رانده‌شدگان «حق» دارند برای بازگشت به قدرت آتش بیار معرکه‌ی جنگ ایران‌سوز باشند. اگر قرار باشد بعد از عراق، ایران زیر آتش بمب و موشک آمریکا بسوزد و خاکستر شود، اگر قرار باشد فرماندهان آمریکایی حاکمان واقعی آینده ایران باشند، آنان کارگزارند و خدمتگزارند. اگر قرار باشد در بازگشتی به کلنیالیسم مدرن، مفاد قرارداد استعماری گورزاد ۱۹۱۹ دوباره زنده شود آنان از هر «وثوق‌الدوله» ای، «وثوق‌الدوله» تراند. بر آنان حرجی نیست.

اما برخی شیفتگان که در فروکاستن نقش روشنگرانه روشنفکر سیاسی به سطح تبلیغاتچی انتخابات رئیس‌جمهور خاتمی سنگ تمام گذاشتند، امروزه با فراموش کردن آنهمه آوازه‌گری‌های میان‌تهی درباره «مشارکت مردم»، «رای ملت»، «قانونگرایی»، «اراده ملی»، «روش مسالمت» و «پرهیز از خشونت»... ناگهان تانک‌های آمریکایی را هموارکننده راه «دموکراسی» ایران یافته‌اند.

آرزوی نامیمون دخالت آمریکا در ایران را به خواست ملت ایران نسبت می‌دهند، رضایت و امید خود به جنگ را رضایت و امید مردم وانمود می‌کنند. یک روز خواستار برگزاری یک فرماندم بسیار بسیار بزرگ می‌شوند برای خواست مسکین «لغو نظارت استصوابی» تا «اقتدارگرایان» به عقب رانده شوند و روز دیگر در اغتشاش رقت‌آوری از واژه‌ها و مفاهیم از «سرنگونی» چیزی سخن می‌گویند که نه «سرنگونی» است و نه

* اصطلاح «دیو بدمست سیاست» از زنده‌یاد شیخ محمد خیابانی است.

* تاریخ سیستان

* تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ملکه‌الشعراى بهار

* «کربلاى ۲۸ مرداد»: این اصطلاح بدیع «کربلاى ۲۸ مرداد» ساخته‌ی دکتر باقر پرهام، آمیزه‌ای بسیار جالب و برملاکننده است. شاید در فرصتی دیگر و اگر در توانم باشد به درونمایه‌های فرهنگی و روانی این حادثه و جنبه‌های نمادین آن و تقابل شخصیت‌های درگیر بپردازم. در اینجا این نکته را بگویم و بگذرم که دکتر باقر پرهام استاد جامعه‌شناسی، آشنا به معانی و تأثیرات نمادها و راز و رمزهای تراژدی و نیز آشنا با رابطه افسانه و سیاست در خاطره جمعی توده‌ها با ابداع این ترکیب خواسته یا ناخواسته - ندانم - بدبرگی به خاندان زده است. دکتر باقر پرهام با ابداع «کربلاى ۲۸ مرداد»، مصدق را به امام حسین تشبیه کرده است. اگر یکی از آن خاندان از او بپرسد که در کربلاى ۲۸ مرداد، یزید و شمر و حرمله چه کسانی هستند، پاسخ دکتر پرهام چه خواهد بود؟

* پاسخ به تاریخ، محمدرضا پهلوی